

«فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (آیات 36 - 38)

### شرح کلی

چنان که پیشتر در آغاز تفسیر آیه نور اشاره شد این سه آیه بر اساس یک معنا و تفسیر، ادامه آیه پیش می باشد و در واقع تکمیل مثال یادشده در آیه پیش می باشد. با این حساب یا باید گفت مثل نور الهی که با جمله «کمشکاة فیها مصباح» شروع شد با این جمله تکمیل شده است؛ یعنی این مشکات درون خانه هایی (بیوت) است که وصف آن در این آیه آمده و یا در پایان آیه که با جمله «یهدی الله لنوره من یشاء» اشاره به هدایت خاص الهی است، این هدایت در فضا و درون خانه هایی با این اوصاف است. این در صورتی است که سه آیه را دنباله آیه پیش بشماریم؛ ولی اگر مثال نور الهی را با همان آیه پایان یافته دانسته و آغاز آیات مورد بحث را جمله جدیدی شمرده و آن را مرتبط به داخل خود آیه بدانیم، طبعاً باید با نگاهی مستقل به شرح و تفسیر آن پرداخت؛ که تفصیل هر دو احتمال را خواهیم آورد. در هر حال این سه آیه در مجموع به خانه هایی والا و مرکز توجه، اشاره می کند که به خواست الهی، رفعت یافته و همواره نام و یاد الهی در آنها جاری است و صبح و شام و هر وقت که بنگری مردان و بندگان را می یابی که دنیا نتوانسته آنان را از یاد خدای متعال و برپایی نماز و پرداخت زکات باز دارد. اینان کسانی اند که به راستی از قیامت و مراحل زیر و رو کننده آن نگرانند و بدان امیدند که سرانجام عمل آنان پاداش نیک الهی باشد و به سعادت جاودانه دست یابند.

### نکات ادبی

نخست برخی از کلمات آیات مورد بحث را از نظر معنای لغوی توضیح می دهیم آنگاه در باره جمله بندی آن نکاتی را بازگو می کنیم:

«غُدُوٌّ» جمع «غُدْوَةٌ» می باشد، و غدوه به معنای اول صبح است. «آصَالُ» جمع «اصیل» است که به معنای پایان روز می باشد و در برابر «غُدُوٌّ» به کار می رود. به معنای شب و اول شب نیز کاربرد دارد. برخی نیز کلمه «آصَالُ» را جمع جمع شمرده و گفته اند جمع «أَصْلُ» است و «أَصْلُ» جمع اصیل می باشد. (1)

«لا تلهیهم» از ریشه «لهو» است و لهو به اموری گفته می شود که انسان را به خود مشغول ساخته و از کار و هدف دیگر باز می دارد؛ چنان که مثلاً وقتی گفته می شود: «لَهَوْتُ بِكَذَا عَنْ كَذَا» یعنی با مشغول شدن به چنین کاری، از چنان کاری باز ماندم.

ویژگی باب «إِفعال» این است که نوعاً فعل های بی مفعول را مفعول دار می کند و به أفعال مفعول دار، یک

مفعول اضافه می کند. وقتی ریشه یادشده به این باب برده می شود (الهاء) معنای آن از مشغول شدن و باز ماندن به مشغول کردن و باز داشتن تغییر می کند. کلمه «لا تلهیهم» مضارع منفی از همین باب است؛ یعنی آنان را به خود مشغول نمی سازد و باز نمی دارد.

«إقام الصلوة» در اصل اقامة الصلوة است که خود در اصل «اقوام الصلوة» بوده است و طبق برخی قواعد ادبی «واو» حذف می شود، چنان که در ماضی آن تبدیل به «الف» (اقام) و در مضارع آن تبدیل به «یاء» می گردد (یقیم)، ولی نوعا پس از حذف «واو»، «تاء» جایگزین آن می شود؛ گاه نیز، همانند اینجا، «تاء» اضافه نمی گردد. در دو جای دیگر قرآن نیز این کلمه آمده است؛ یک بار بدون تاء و یک بار با تاء. (2)

اگر این آیات را - چنان که اشاره شد - دنبال مَثَل نور الهی در آیه پیش بدانیم باید کلمه «فی» در آغاز آیه را که حرف جرّ است و معنای ظرفی دارد متعلق به پیش از آن دانست و جایی در آیه پیش برای آن جست؛ در این صورت یا باید آن را متعلق به «مشکاة» شمرد؛ به این معنا که آن مشکاة (چراغدان، قندیل) با اوصافی که از آن رفت، درون خانه هایی (بیوت) است که شرح آن خواهد آمد. یا مربوط به فعل «یهدی الله» در پایان آن آیه دانست که طبعاً این خانه ها ظرف برای هدایت خاص الهی خواهند بود. آن وقت جمله «یسبح له فیها» را یا باید جمله جدیدی شمرد و یا صفت دیگری برای «بیوت».

احتمال دیگر این است که کلمه «فی بیوت» مربوط به پس از خود باشد؛ یعنی متعلق به فعل «یسبح»، بر اساس این احتمال، جمله چنین می شود: «یسبح لله فی بیوت اذن الله أن ترفع...».

هر سه معنای یادشده در سخن مفسران و ادیبان آمده است، از جمله «ابن انباری» که معنای سوم را مطرح ساخته است. (3) چنان که گفته شده «زجاج» و «فرا» نیز همین نظر را داشته اند. (4) البته احتمالات دیگری نیز در باره «فی بیوت» رفته است که نیازی به بازگویی آنها نیست. اما به هر حال جمله «اذن الله أن ترفع و يذكر فیها اسمه» که در حکم نکره است، صفت برای «بیوت» می باشد.

از طرف دیگر، کلمه «رجال» هر چند در آیه دوم آمده ولی فاعل برای فعل «یسبح» می باشد که پیش از آن ذکر شده و مرفوع بودن آن نیز به همین خاطر است. (5) نیز جمله «لا تلهیهم تجارة...» صفت برای «رجال» می باشد. «یخافون» نیز همین حکم را دارد. اما «تقلب فیه» صفت برای یوما می باشد.

ظاهراً «لام» در جمله «لیجزیهم الله» لام غایت است که می رساند هدف و غایت این مردان از اعمال نیک یادشده، پاداش احسن و فضل گسترده الهی است که خداوند بر آنان ارزانی دارد.

## شرح تفصیلی

\* فی بُیوتِ اِذْنِ اللّٰهِ اَنْ تُرْفَعَ وَّ يُذْكَرَ فِیْهَا اسْمُهُ یَسْبَحُ لَهُ فِیْهَا بِالْغَدُوِّ وَّ الْاَصَالِ.

چنان که دیدید از نظر جمله بندی، «فی بیوت» یا مربوط به پیش از خود است یا پس از آن. در صورت اول، می توان آن را متعلق به «مشکاة» دانست که به این معنا خواهد بود: مشکاة (چراغدان) با آن ویژگی هایی که در آیه برای آن ذکر شده درون خانه هایی است که خداوند اذن داده است منزلت یابند و نام او در آنها برده شود. و می تواند متعلق به «یهدی الله لنوره من یشاء» باشد که در پایان آیه پیش آمد؛ در این صورت می رساند که هدایت خاص الهی - که شرح آن در قسمت پیش گذشت - درون خانه هایی با اوصاف یادشده است. ولی در صورت دوم که آیه را مستقل از آیه پیش بشماریم و «فی بیوت» را مربوط به پس از آن بدانیم طبعاً متعلق به فعل «یسبح» خواهد بود و مفاد آن این خواهد شد: در خانه هایی که به اذن الهی رفعت یافته و نام او برده می شود، در صبح

و شام، مردانی که اوصاف آن خواهد آمد تسبیح خداوند می گویند.

در صورت اول، به رغم دو احتمال یادشده، نتیجه عملی هر دو احتمال یکی است؛ چرا که نور خاصی که در پایان آن آیه آمده همان است که وصف آن با مثال «مشکاة» بیان شده است، پس هدایت مخصوص الهی به نور خاص خویش، در واقع هدایت به سوی نوری است که درون «مشکاة» است و وقتی این مشکاة درون خانه های یادشده است، پس هدایت الهی درون آن خانه ها و به واسطه آنها می باشد. کما اینکه در احتمال دوم نیز که خداوند هدایت خاص خویش را، در فضا و توسط چنین خانه هایی ارزانی می دارد، در واقع به واسطه این خانه هاست که مؤمنان و برگزیدگان به نور خاص الهی که در مثال یادشده آمده، دست می یابند. و به هر حال در صورت اول، فضای هدایت خاص و مرکز عنایت مخصوص الهی خانه هایی اند که خدا خواسته است جایگاه ویژه یابند و مرکز ذکر و تسبیح و هدایت الهی باشند.

در صورت اول، ارتباط این آیه با آیه قبل روشن خواهد بود و به عنوان دنباله مثال و ادامه شرح اوصاف نور خاص الهی به شمار خواهد رفت، با این توجه که جملات «یهدی الله لنوره ...» در پایان آیه قبل، جمله هایی معترضه است که میان اجزای مثال، فاصله انداخته است. و این خود نکته ای است که احتمال یادشده را مقداری ضعیف می کند. کما اینکه بنا بر صورت دوم، یعنی تعلق «فی بیوت» به پس از خود، این سؤال پیش می آید که با وجود «فی بیوت» که بنا بر این احتمال متعلق به «یستبح» است، چه نیازی به تکرار آن پس از «یستبح له» به صورت ضمیر، با کلمه «فیها» بود؛ و این خود، چنان که برخی گفته اند، می تواند شاهی بر درستی احتمال نخست باشد.

البته این اشکال را می توان پاسخ گفت که تکرار یادشده ناشی از طولانی شدن جمله و فاصله افتادن زیاد میان «فی بیوت» در آغاز آیه، و «یستبح له» است، که به عنوان تأکید، دوباره به صورت ضمیر آمده است؛ و این در موارد مشابه امری شایع است.

بنا بر صورت نخست، آیه را می توان این گونه معنا کرد:

(این چراغدان - یا هدایت خاص الهی) در خانه هایی است که خداوند اذن داد رفعت یابند و نام او در آنها برده شود، در این خانه (یا: خانه هایی که در آنها) صبحگاهان و شامگاهان، مردانی به تسبیح او می پردازند که ... - شرح اوصاف آنان خواهد آمد - .

و بر اساس احتمال دیگر، آیه، جمله جدیدی است با این مضمون: «در خانه هایی که خداوند اذن داد رفعت یابند و نام او در آنها برده شود، در این خانه ها، صبحگاهان و شامگاهان، مردانی تسبیح خداوند می گویند که ... - شرح اوصاف آنان خواهد آمد -».

اینک پس از تبیین پیوند و ترسیم فضای کلی آیه پرسش هایی چند مانده است که به فراخور این نوشتار به آن می پردازیم.

#### 1- مصداق خانه ها (بیوت) کدام است؟

ظاهراً تردیدی نیست که مساجد، از مصداق های روشن خانه های یادشده است، ولی تردیدی نداریم خانه های دیگری نیز وجود دارد که اساس معابد الهی و حیات مساجد بسته به آنهاست و آن خانه هاست که خاستگاه شکل گیری مساجد و حیات و آبادانی آنهاست؛ اینها خانه های پیامبران و اولیای الهی، صلوات الله علیهم، است که مصداق کامل و در رأس آنان خانه پیامبر (ص) و خاندان پاک او است؛ همان خانه ای که به دلالت روشن آیه

تطهیر، برگزیدگان آن به مقام خاص عصمت و طهارت الهی دست یافته اند و در واقع در آن جایگاه رفیع قرار داده شده اند. از همین روی، در روایات چندی - چنان که خواهد آمد - تصریح و تأکید شده است که منظور «بیوت» پیامبران و ائمه علیهم السلام است. هر چند مساجدی که خاستگاه آن، این خانه ها باشد و نمازگزاران و عبادت گران آن در صفوف واقعی انبیاء و اولیاء خاص باشند نیز در ردیف همین «بیوت» خواهند بود و از این منظر «بیوت» منحصر در خانه های یادشده نخواهد بود و لکن «آین» و «متی» و «کیف»؟!

آیا در تاریخ ادیان الهی، خانه ای به شرافت و رفعت و مرتبت خانه فاطمه سلام الله علیها می توان یافت؟ خانه بانویی که به تعبیر امام خمینی، قدس سره، «در حجره ای کوچک و محقر، انسان هایی تربیت کرد که نورشان از بسیط خاک تا آن سوی افلاک و از عالم ملک تا آن سوی ملکوت اعلی می درخشد». خانه ای که «جلوه گاه نور عظمت الهی و پرورشگاه زبندگان اولاد آدم است.» (6)

خانه فاطمه (س)، خانه ای است که به گفته امام صادق (ع) نماز گزاردن در آن در مقایسه با روضه نبوی که مقدس ترین مکان در مسجد عظیم الشان پیامبر (ص) است، برتری دارد. یونس بن یعقوب گفته است: «به امام صادق (ع) گفتم: نماز در خانه فاطمه بافضیلت تر است یا در روضه؟ فرمود: در خانه فاطمه؛ قلت لابی عبدالله (ع): الصلاة فی بیت فاطمة افضل او فی الروضة؟ قال: فی بیت فاطمة.» (7)

## 2- مایه رفعت و علت عظمت این خانه ها چیست؟

از آنجا که عظمت و سربلندی واقعی از آن خدا و برای اوست، هر موجودی به نسبت انتسابی که به حق تعالی دارد و به فراخور عنایت خداوند، شأن و منزلت می یابد. روشن است همه موجودات در اصل وجود و هستی خویش به یک نسبت به آفریدگار متعال تعلق دارند، اما عنایت خاص خداوند به خاطر شایستگی هایی که برخی آفریده های او یافته اند، علاوه بر آن نسبت عام و یکسان از نزدیکی و نسبت خاصی برخوردارند و شرافت و مقام ویژه ای می یابند. بر همین اساس است که برخی زمان ها یا مکان ها یا اشخاص، در پیشگاه خداوند عظمت و ارزش ویژه ای یافته اند و طبعاً در نگاه بندگان خدا قداست و ارزش بیشتری دارند. اگر مکان یا زمان خاصی، از ارزش متمایز و قداست ویژه ای برخوردار می شود به خاطر این است که ظرف مکانی یا زمانی برای عنایت خاص الهی یا عمل ویژه یا حضور کسانی که مورد عنایت خاص الهی اند واقع می شود. خانه هایی که در این آیه شریفه به بزرگی و والایی از آنها یاد شده، نه به خاطر خشت و گِل و زمین آن این ویژگی را یافته و مقدس شده اند، و نه چنین است که عنایت خاص الهی و اذن و خواست او در دستیابی این خانه ها به چنین مقام و ارزشی، امری گنره و بی حساب و اتفاقی بوده است. وقتی به اذن و با عنایت خاص خداوند رفعت می یابند و قهراً به اذن خداوند به او منتسب هستند، به حقایق و ارزش ها و قداست هایی برمی گردد که درون این خانه ها می گذرد و به آن روشنایی بخشیده است. هر کس بیشتر به یاد خداوند است و ذکر او بر زبان دارد و در مقام بندگی و عبودیت، از قرب و منزلت بیشتری برخوردار است، طبعاً به او انتساب و تعلق بیشتری دارد و در نتیجه از والایی و بلندی بیشتری برخوردار است. خدایی که فوق همه والایی ها و رفعت ها و عزت ها و ارزش ها و قداست هاست، مایه رفعت و عزت و والایی این انسان خواهد بود. ولی شرط آن قرب هر چه بیشتر به او و بندگی هر چه نزدیک تر در پیشگاه اوست.

از این رهگذر می توان نتیجه گرفت که زمینه و علت عنایت خاص به این «بیوت» و رفعت آنها، همان جملات بعدی این آیه و دو آیه بعد است که سخن از ذکر و تسبیح الهی دارد. کسانی در این خانه ها به پرستش و یاد و

تسبیح خداوند می پردازند که شیفتگی به دنیا و توجه به فرصت های مادی و سرمایه اندوزی و مال پرستی نتوانسته آنان را از یاد و نام خداوند و انجام وظایف دینی و انسانی خویش و آمادگی برای قیامت و زندگی جاودانه باز دارد. پس در واقع این ساکنان خانه ها هستند که با معرفت و کردار خویش، یعنی با «ذکر» حقیقی خود، زمینه رفعت این خانه ها را فراهم می سازند و بالایی و والایی خانه ها (ظرف) به ارزش و علو ساکنان خانه ها (مظروف) است. این خداوند است که رفعت و منزلت می دهد، اما شرط آن ایمان و علم و معرفت است: «یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات؛ (8) خداوند آنانی از شما که ایمان آوردند و کسانی که به دانش رسیدند، به درجاتی بالا می رساند.» ولی همین وعده نیز در پی و مشروط به عمل کردن به فرمانی است که در باره چگونگی نشست و برخاست در مجالس و در حضور پیامبر (ص) صادر کرده است.

از این رو، اذن خداوند به رفعت یافتن «بیوت» در واقع اذن به ذکر و تسبیح الهی است، پس خداوند خواسته است که آنان ذکر و تسبیح او را گویند تا رفعت یابند و به این سبب، خانه هایشان منزلت و رفعت یابد. با این توضیح می توان مفاد آیه را این گونه بازگو کرد: خانه هایی که خداوند اذن داد نام او در آنها برده شود تا بلندمرتبه شوند و رفعت گیرند.

3- چرا فقط «تسبیح» که نفی کاستی و نقص از خداوند را می رساند بیان کرده و از «حمد» خداوند سخن نرفته است؟

این پرسش از آنجا ناشی می شود که خداوند همان گونه که در فلسفه و کلام آمده، دو دسته صفات دارد؛ دسته ای که برای خداوند ثابت می شماریم و ذات یا فعل خداوند را به آن متّصف می کنیم، و دسته ای که از خداوند نفی می کنیم و ذات یا فعل خداوند را از آن منزّه و دور می دانیم. به دسته اول، صفات «ثبوتیه» یا کمالیه و به دسته دوم صفات «سلبیه» یا جلالیه گفته می شود. اوصافی چون علیم، مرید، حیّ، قدیر و غفور و رازق از گروه نخست، و جسم بودن، مرکب بودن، محدود بودن و جا و زمان خواستن، از گروه دوم است. پس خداوند به صفات کمالیه، متّصف است و شأن وی از اوصافی چون جسم بودن و رشد کردن و محدودیت، برتر و اجلّ است؛ «کمال» الهی به داشتن اوصاف ثبوتی و «جلال» الهی به منزّه بودن از اوصاف سلبی که مربوط به مخلوقات و ممکنات است می باشد. وقتی خداوند را با ذکر و بازگویی اوصاف کمالی و ثبوتی او ستایش می کنیم، او را «حمد» گفته ایم و آنگاه که اوصاف سلبیه را از مقام الهی و مطلق او نفی می کنیم او را «تسبیح» کرده و منزّه شمرده ایم. پس «حمد» در ناحیه اوصاف کمالیه و ثبوتیه است و «تسبیح» مربوط به اوصاف سلبیه و جلالیه است. حال پرسش این است که چرا آیه مورد بحث در مقام مدح و ثنای مردان و زنان خاص و بالیمان الهی، تنها به مقام تسبیح گویی آنان در صبح و شام اشاره کرده و از حمدخوانی و ستایشگری آنان نسبت به خداوند تعالی نام نبرده است؟

آنچه در پاسخ، به اختصار و با بهره جستن از نگاه علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می توان گفت این است که خداوند سبحانه و تعالی، از آنجا که همه نور است و در وصف نور، پیشتر آوردیم که گفته اند وجودی است روشن و روشنی بخش غیر، پس وجود خداوند با همه صفات کمالیه اش، هویداست و شناخته شده، و ناپیدایی و پنهانی در او راه ندارد. اگر کاستی و نقصی باشد - چنان که هست - در معرفت و شناخت ما می باشد که خلوص و صفای آن نیازمند نفی نقایص و رفع کاستی های آن است. منزّه شمردن خداوند از هر چه که در او نیست مقدمه ای است ضروری برای تحقق معرفت کامل به خداوند و پی بردن به اوصاف کمالیه او. از این رو اگر تسبیح و تنزیه

خداوند به گونه ای کامل صورت گیرد، معرفت آدمی کمال خواهد یافت و حمد و ستایش نیز در پی آن خواهد آمد.

به عبارت دیگر، پس از نفی صفات سلبیه از خداوند است که صفات کمالیه او رخ می نماید و جایگاه وصف خداوند به صفات کمالیه پس از دستیابی به معرفت اوست و معرفت نیز چنان که اشاره شد، مبتنی بر تسبیح کامل است. پس «حمد» و ستایش خداوند ملازم با حصول نور معرفت است و «تسبیح» خداوند، مقدمه و راه دستیابی به این نور است و آیه شریفه نیز چون در صدد بیان آن دسته از اوصاف مؤمنان است که باعث و مایه هدایت آنان به نور الهی می شود، از این رو، تنها به همان وصفی و کاری از آنان بسنده کرده است که زمینه و مقدمه تحصیل معرفت می باشد، یعنی «تسبیح» گفتن و منزه شمردن خداوند متعال.

4- منظور از صبح و شام چیست؟ و چرا تعبیر «یسبح له» به کار رفته، نه «یسبحه»؟

پیشتر در شرح نکات ادبی آیات، در باره «غدو» و «آصال» توضیح دادیم که معنای آن صبحگاهان و شامگاهان (عصرگاهان) است ولی معلوم است که منظور آیه اختصاص دادن تسبیح و تنزیه خداوند توسط مؤمنانی که ذکر خیرشان رفته، به این دو وقت خاص نیست، بلکه این خود، کنایه از استمرار آن است، هر چند آغاز روز و آغاز شب و تغییری که گردش زمین و خورشید ایجاد می کند خود فرصتی است در منزه شمردن خداوند از هر آنچه که ویژگی ممکنات است و از جمله تغییر و تحول که ذات حق تعالی از آن برتر و اجل است. همان گونه که در رفتار آموزشی و هدایتی حضرت ابراهیم (ع) در برابر مشرکان قوم خود، از زبان قرآن می خوانیم وقتی شب فرا رسید و ستاره ای درخشید ابراهیم (ع)، آن بزرگ مرد توحید، گفت: این ستاره پروردگار من است. وقتی ستاره در افق ناپدید شد گفت: من افول کننده را دوست ندارم. پس از آن، وقتی ماه به در آمد و درخشید گفت: این پروردگار من است. وقتی ماه نیز غروب کرد گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند حتما جزء گروه گمراه خواهم بود. (فردا) هنگامی که خورشید را دید طلوع کرده گفت: این یکی پروردگار من است، این بزرگ تر از همه است! خورشید نیز که غروب کرد گفت ای قوم من، من از آنچه شرک می ورزید بیزارم. من چهره ام را خالصانه به سوی آن کسی متوجه کردم که آسمان ها و زمین را آفرید و من جزء مشرکان نیستم. (9)

«تسبیح» و مشتقات آن که بارها در قرآن آمده، گاهی بدون واسطه حرف جرّ مفعول گرفته است مانند آیه «انّ الذین عند ربّک لا یستکبرون عن عبادته و یُسَبِّحُونَهُ و له یسجدون». (10) و گاهی به واسطه حرف «باء»، مانند «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّک و کُنْ مِنَ السّاجِدین». (11) و گاه نیز با «لام»، مانند آیه مورد بحث. اینکه آیا تفاوتی میان کاربردهای یادشده وجود دارد یا نه را به شرح و تفسیر آیه 41 همین سوره موکول می کنیم که در باره اصل تسبیح و مباحث مربوط به آن، توضیحات بیشتری خواهیم آورد.

شرح ادامه آیات و نیز بازگویی روایات مربوط به آن را در شماره های بعد پی خواهیم گرفت. ادامه دارد.

پی نوشت ها :

1 - فخر رازی، تفسیر کبیر، ج24، ص4.

2 - انبیاء، آیه 73؛ نحل، آیه 80. هر چند ملاکی برای نیامدن «تاء» ذکر نشده و آن را امری بی قاعده شمرده اند

(نک: عباس حسن، النحو الوافی، ج4، ص798) .

3 - نک: البیان، ج1، ص196

4 - نک: فخر رازی، تفسیر کبیر، ج24، ص2 و 3.

5 - در قرائتی که «یسّج» را با فتحه باء و به صورت فعل مجهول خوانده، هر چند «رجال» فاعل به شمار نمی رود

و جار و مجرور (له) را نائب فاعل شمرده اند، اما به هر حال «رجال» را مفسّر آن دانسته اند، که نشان می دهد

«تسبیح» توسط چه کسانی صورت می گیرد. نک: مجمع البیان، ج7، ص141

6 - صحیفه امام، ج16، ص192

7 - وسائل الشیعه، ج3، ص547 و نیز حدیث دیگری به همین مضمون در همین باب آمده است.

8 - مجادله، آیه 11.

9 - انعام، آیات 76 تا 79.

10 - اعراف، آیه 206.

11 - حجر، آیه 98.